میثاق نامه مکتب حاج قاسم

وصیت نامه الهی سیاسی شهید سپهبد قاسم سلیمانی

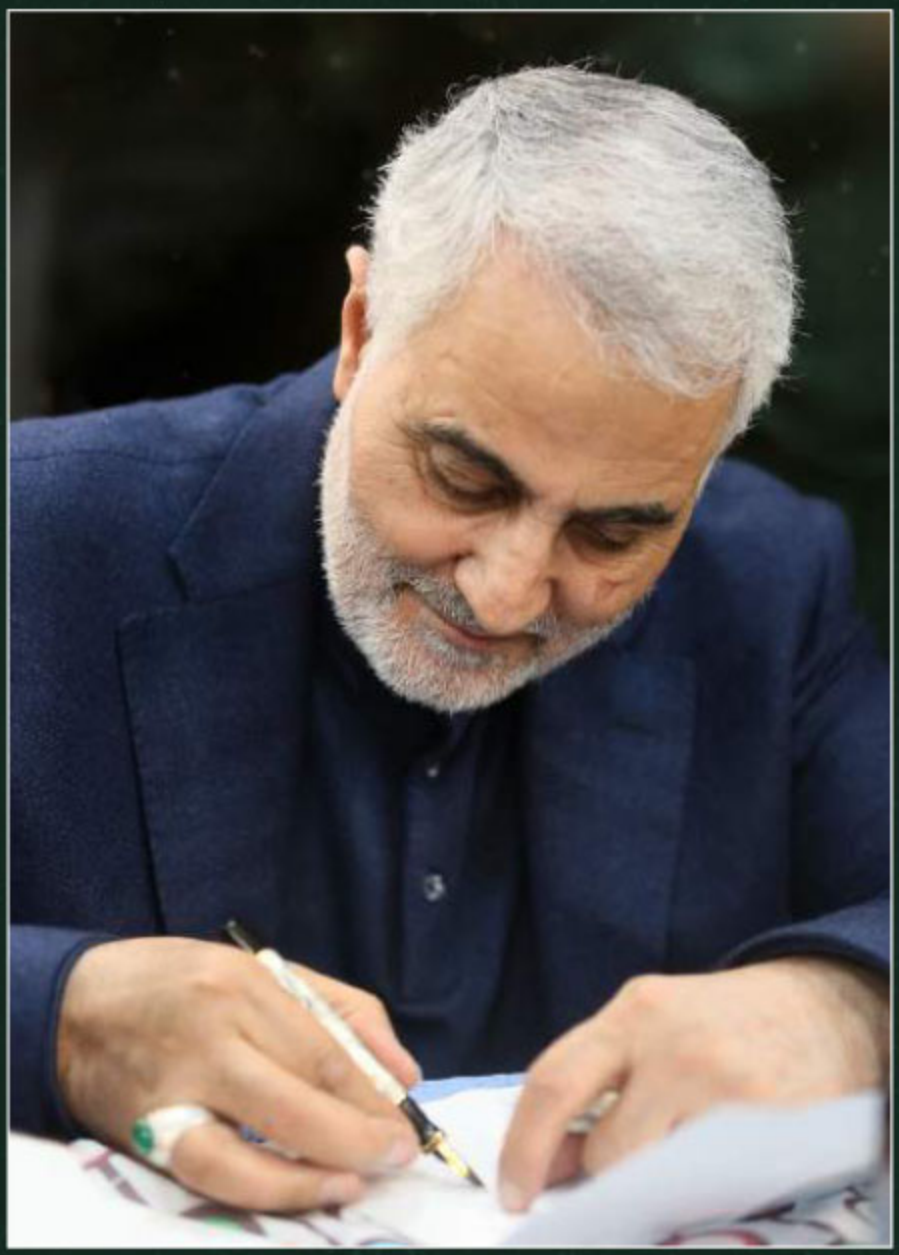

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتب حاج قاسم
موسسه مکتب حاج قاسم
حفظ و نشر آثار شهید سپهبد قاسم سلیمانی

میثاق‌نامه مکتب حاج قاسم

فهرست | وصیت‌نامه الهی سیاسی شهید سپهبد قاسم سلیمانی

شهادت میدهم به اصول دین ۴
خدایا! تورا سپاس میگویم بخاطر نعمتهایت ۶
خدایا! به عفو تو امید دارم ۸
خدایا! از کاروان دوستانم جامانده‌ام ۱۲
خطاب به برادران و خواهران مجاهدم... ۱۵
خطاب به برادران و خواهران ایرانی... ۱۶
خطاب به مردم عزیز کرمان... ۲۳
خطاب به خانواده شهدا... ۲۶
خطاب به سیاسیون کشور... ۲۸
خطاب به برادران سپاهی و ارتشی... ۳۲
خطاب به علما و مراجع معظم ۳۲
از همه طلب عفو دارم ۳۴
دست خط حاج قاسم ۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم

◆ شهادت میدهم به اصول دین[1]

اشـهد أن لا الـه الّا الله و اشـهد أنّ محمـداً رسـول الله و اشـهد أنّ امیرالمؤمنیـن علی‌بن‌ابی‌طالـب و اولاده المعصومیـن اثنی‌عشـر ائمتنـا و معصومیننـا حجـج الله.

شـهادت می‌دهـم کـه قیامـت حـق اسـت. قـرآن حـق اسـت. بهشـت و جهنّـم حـق اسـت. سـؤال و جـواب حـق اسـت. معـاد، عـدل، امامـت، نبـوّت حـق اسـت.

۱- عناویـن میانـی از متـن وصیت‌نامـه نیسـت و صرفـاً بـرای دسـته‌بندی موضوعـی نوشته شده است.

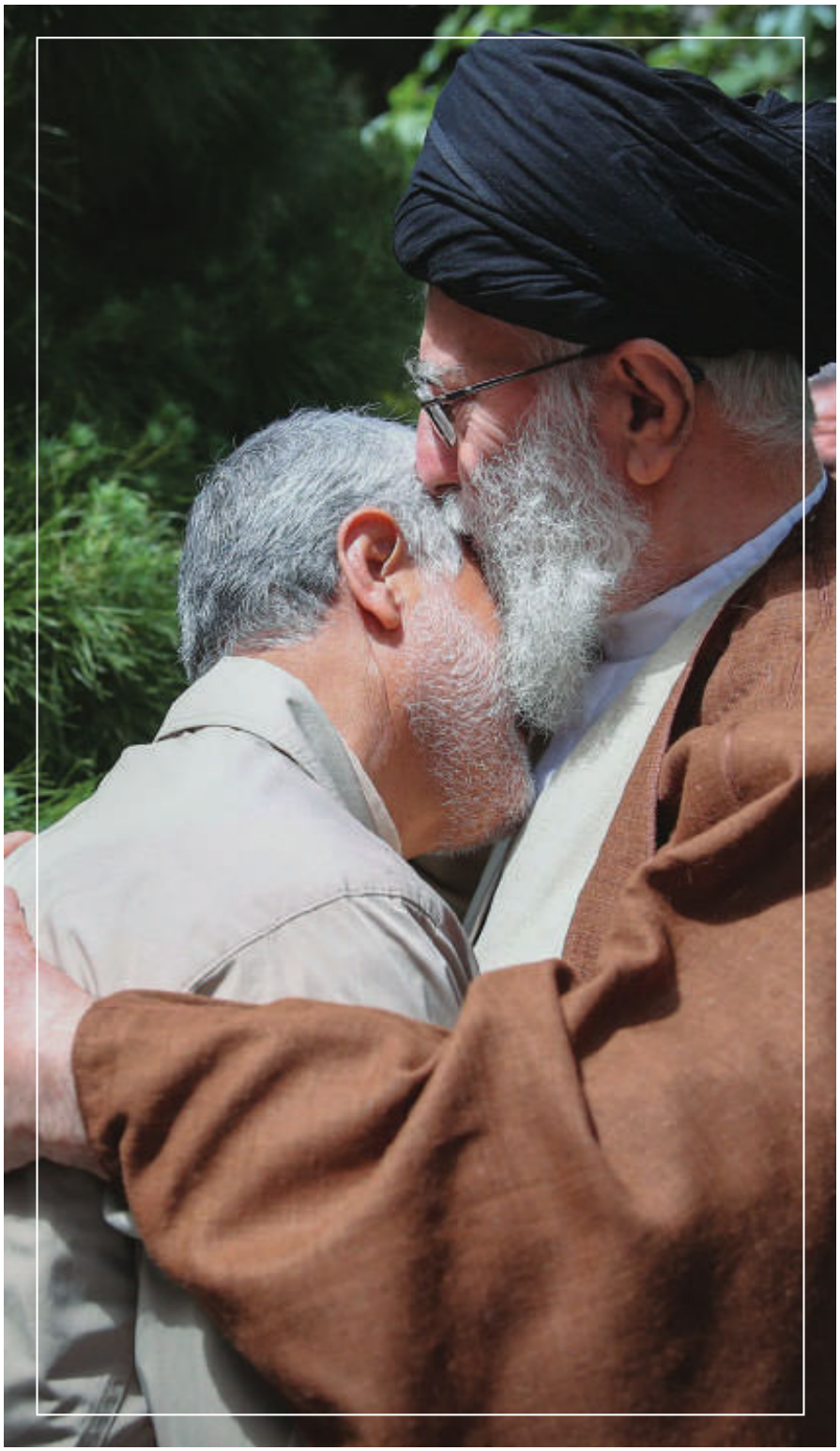

◆ خدایا!
تو را سپاس میگویم بخاطر نعمتهایت

خداونـدا ! تـو را سـپاس کـه مـرا صلـب بـه صلـب، قـرن بـه قـرن، از صلبـی بـه صلبـی منتقـل کـردی و در زمانـی اجـازه ظهـور و وجـود دادی کـه امـکان درک یکـی از برجسـته‌ترین اولیائـت را کـه قریـن و قریـب معصومیـن اسـت، عبـد صالحـت خمینـی کبیـر را درک کنـم و سـرباز رکاب او شـوم. اگـر توفیـق صحابـه رسـول اعظمـت محمـد مصطفـی را نداشـتم و اگـر بی‌بهـره بـودم از دوره مظلومیـت علی‌بن‌ابی‌طالـب و فرزنـدان معصـوم و مظلومـش، مـرا در همـان راهـی قـرار دادی کـه آنهـا در همـان مسـیر، جـان خـود را کـه جـان جهـان و خلقـت بـود، تقدیـم کردنـد.

خداونـدا ! تـو را شـکرگزارم کـه پس از عبـد صالحـت خمینـی عزیـز، مـرا در مسیر عبـد صالـح دیگری کـه مظلومیتـش اعظـم اسـت بـر صالحیتـش، مـردی کـه حکیـم امـروز اسـلام و تشـیّع و ایـران و جهـان سیاسـی اسـلام اسـت، خامنـه‌ای عزیـز ـ کـه

جانم فدایِ جان او باد ـ قرار دادی.
پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگانت درهم آمیختی و درک بوسه بر گونه‌های بهشتی آنان و استشمام بوی عطر الهی آنان را ـ یعنی مجاهدین و شهدای این راه ـ به من ارزانی داشتی.
خداوندا! ای قادر عزیز و ای رحمان رزّاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیّع ـ عطر حقیقی اسلام ـ قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمت‌هایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بی‌قراری که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت دارد.
خداوندا! تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدیّن و عاشق اهل‌بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آنها را در بهشتت و با اولیائت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما.

◆ خدایا! به عفو تو امید دارم

ای خدای عزیز و ای خالق حکیم بی‌همتا ! دستم خالی است و کوله‌پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافتِ عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر[را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟! سارُق، چارُقم پر است از امید به تو و فضل و کرَم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکیها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل‌بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصورِ مظلوم در چنگ ظالم.

خداوندا ! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است. وقتی آنها را به سمتت بلند کردم، وقتی آنها را برایت بر زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ اینها ثروتِ دست من است که امید دارم قبول کرده باشی. خداوندا ! پاهایم سست است. رمق ندارد.

[پاهایم] جرأت عبور از پلی که از جهنّم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می‌لرزد، وای بر من و صراط تو که از مو نازک‌تر است و از شمشیر بُرنده‌تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حَرَمت پا گذارده‌ام و دورِ خانه‌ات چرخیده‌ام و در حرم اولیائت در بین‌الحرمین حسین و عباست آنها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حُرمت آن حریم‌ها، آنها را ببخشی.

خداوندا! سر من، عقل من، لب من، شامّه من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارحم در همین امید به سر می‌برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن‌چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!

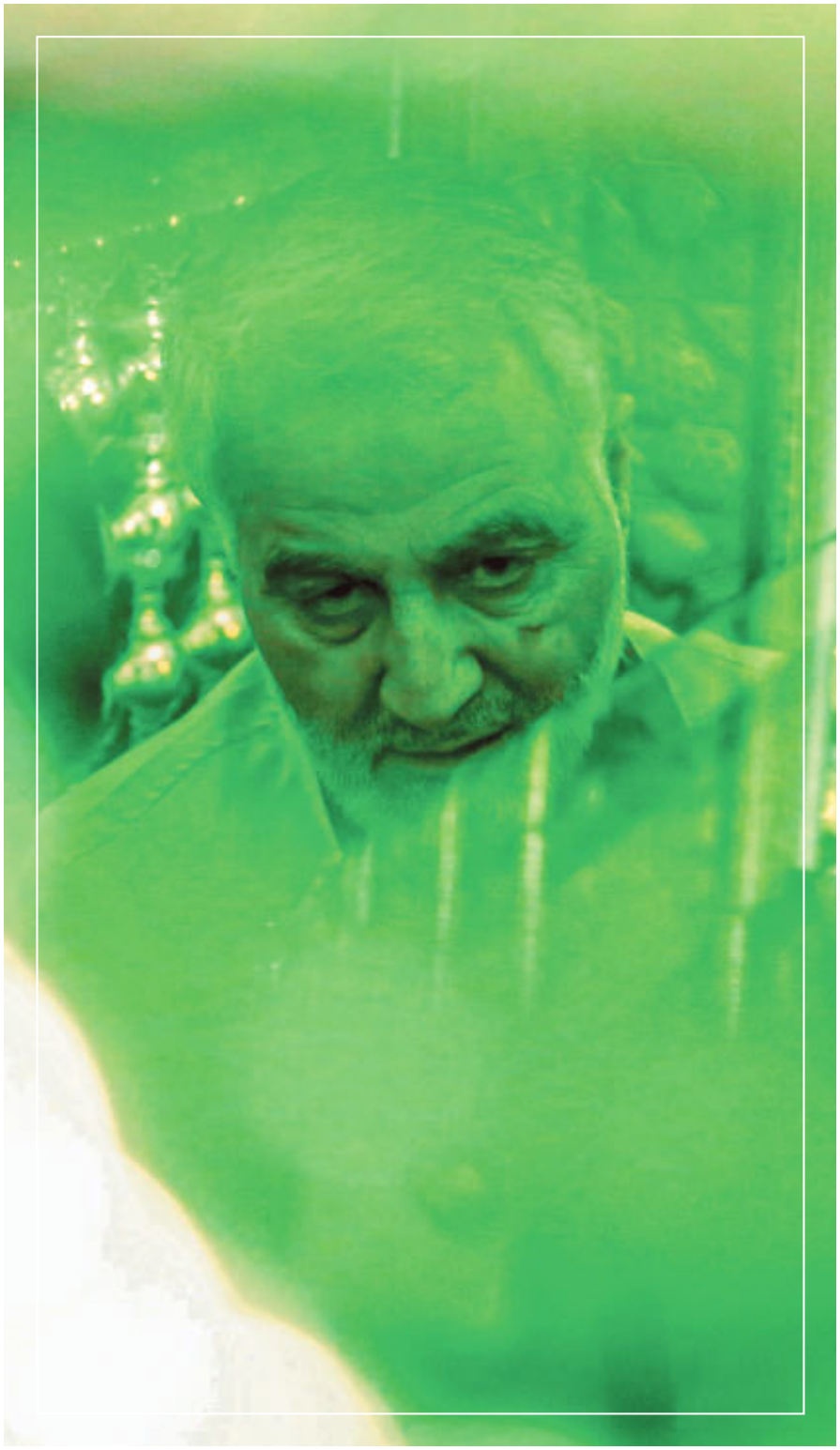

◆ خدایا! از کاروان دوستانم جامانده‌ام

خداونـد، ای عزیـز! مـن سـال‌ها اسـت از کاروانـی بـه جـا مانـده‌ام و پیوسـته کسـانی را بـه سـوی آن روانـه می‌کنـم، امـا خـود جـا مانـده‌ام، امـا تـو خـود می‌دانـی هرگـز نتوانسـتم آنهـا را

از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند.

عزیزمن! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟

خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

عزیزم! من از بی‌قراری و رسواییِ جاماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به کَرَمت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.

خدایا وحشت همه‌ی وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حُرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آن‌چنان که شایسته تو باشم.

◆ خطاب به برادران و خواهران مجاهدم...

خواهران و برادران مجاهدم در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق‌بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیّع است.

امروز قرارگاه حسین‌بن‌علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله.

برادران و خواهرانم! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب می‌دانید منزّه‌ترین عالِم دین که جهان را تکان داد و اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات‌بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما که به عنوان سنّی

اعتقـــاد عقلـــی داریـــد، بدانیـــد [بایـــد] بـــه دور از هرگونـــه اختـلاف، بـرای نجـات اسـلام خیمـه ولایـت را رهـا نکنیـد. خیمـه، خیمـه‌ی رسـول‌الله اسـت. اسـاس دشـمنی جهـان بـا جمهـوری اسـلامی، آتـش زدن و ویـران کـردن ایـن خیمـه اسـت. دور آن بچرخیـد. والله والله ایـن خیمـه اگـر آسـیب دیـد، بیت‌الله‌الحـرام و مدینـه حـرم رسـول‌الله و نجـف، کربـلا، کاظمیـن، سـامرا و مشـهد باقـی نمی‌مانـد؛ قـرآن آسـیب می‌بینـد.

◆ خطاب به برادران و خواهران ایرانی...

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند کـه جـان مـن و امثـال مـن، هـزاران بـار فـدای شـما بـاد، کمـا اینکـه شـما صدهـا هـزار جـان را فـدای اسـلام و ایـران کردیـد؛ از اصـول مراقبـت کنیـد. اصـول یعنـی ولیّ‌فقیـه، خصوصـاً ایـن حکیـم، مظلـوم، وارسـته در دیـن، فقـه، عرفـان، معرفـت؛ خامنـه‌ای عزیـز را عزیـزِ جـان خـود بدانیـد. حرمـت او را حرمـتِ مقدسـات بدانیـد.

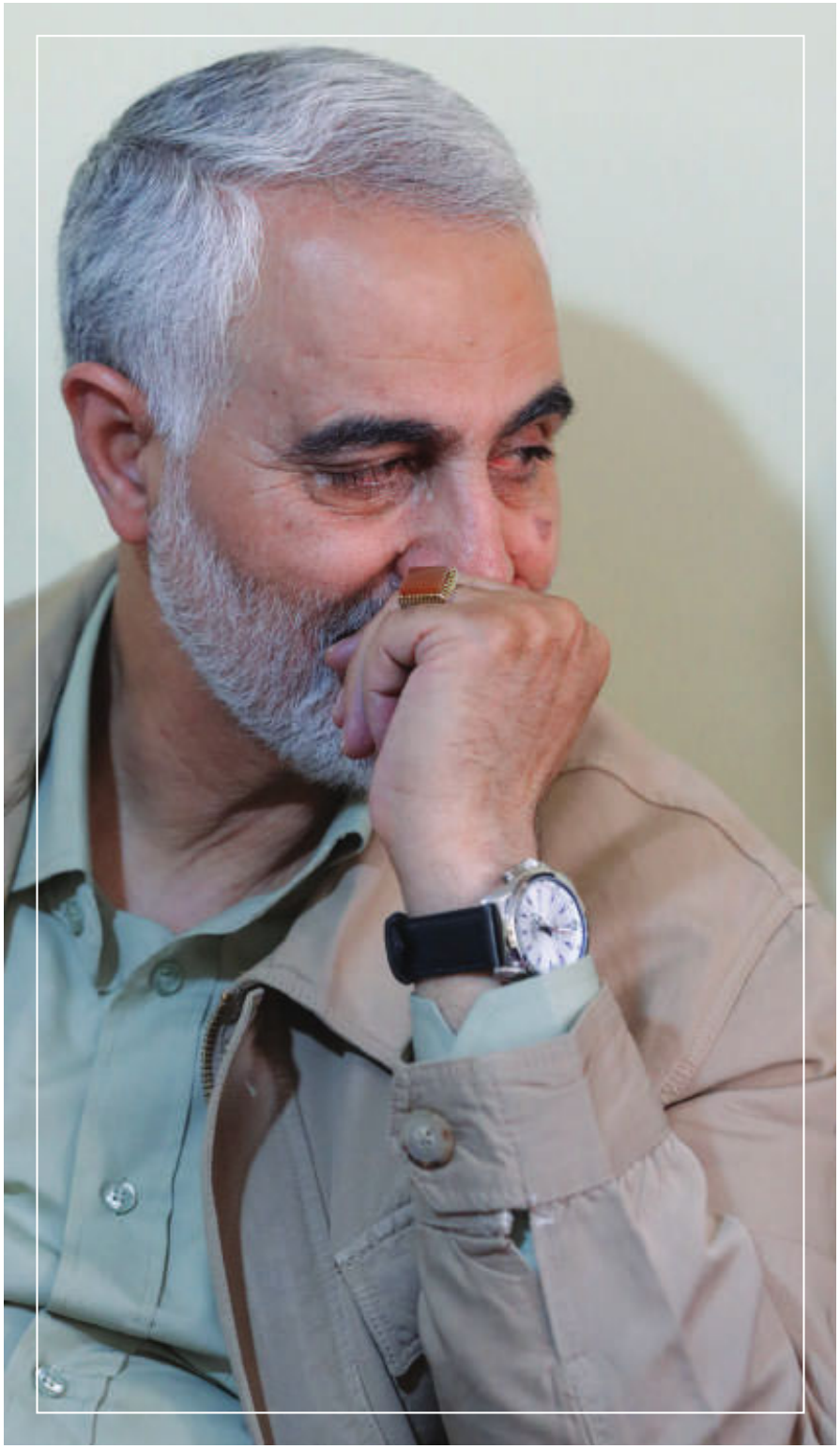

برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!
جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد. دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند.
بدانید که می‌دانید مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اوّل اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را به پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرّم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد. انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد. به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگ‌ترین قدرت‌های مادی را

ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید. شهدا، محور عزّت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه اینها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته‌اند. آنها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان‌گونه که هستند. فرزندان‌تان را با نام آنها و تصاویر آنها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان‌گونه که از فرزندان خود با اغماض می‌گذرید، آنها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید.

نیروهای مسلّح خود را که امروز ولیّ‌فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهبتان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می‌بایست همانند دفاع از خانه‌ی خود، از ملت و نوامیس و ارضِ آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان‌گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می‌بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشورش باشد.

در حاشیه دیدار جمعی از خانواده های شهدای مدافع حرم در شهر بابل. اسفندماه ۹۷

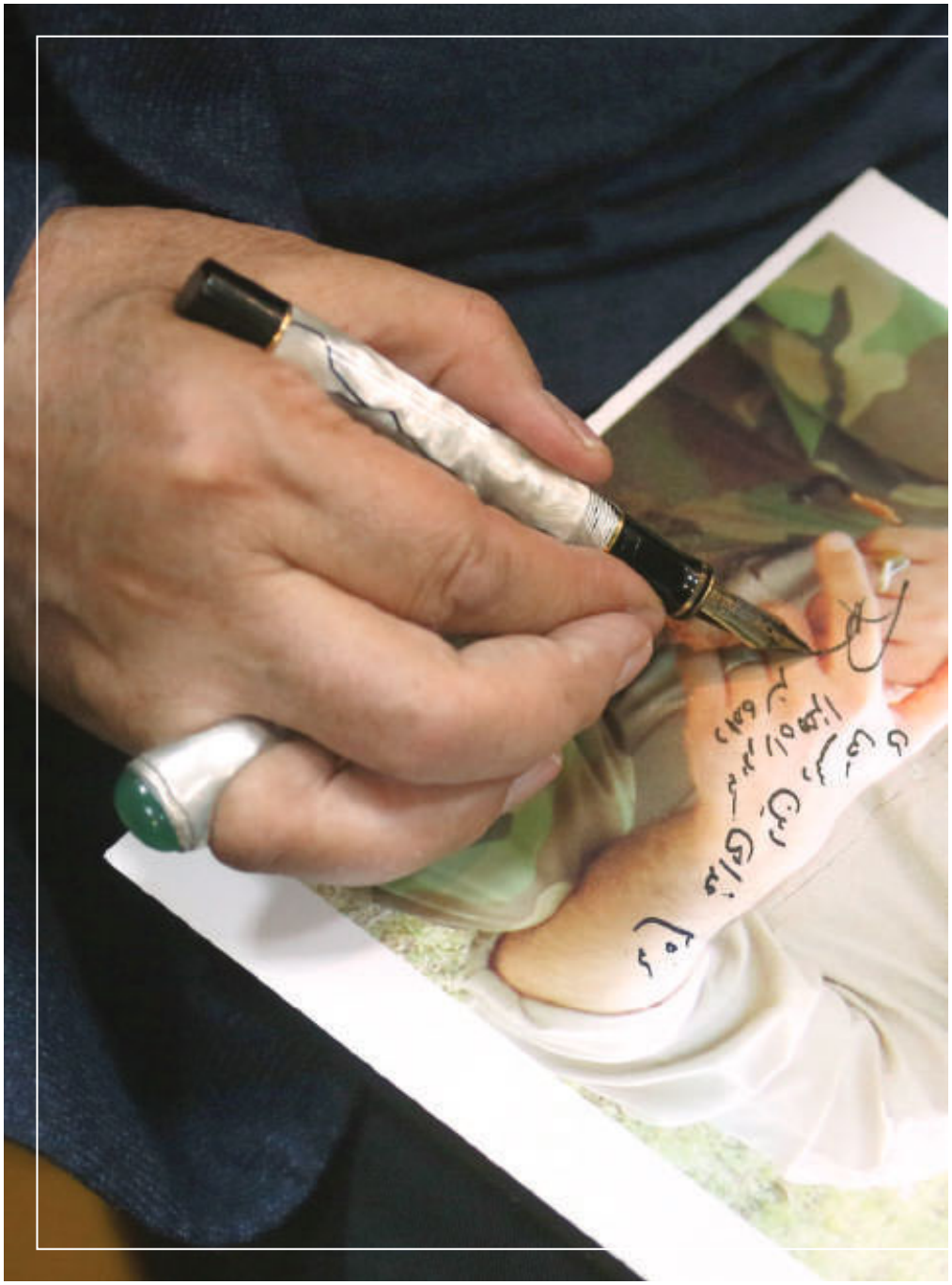

دست نوشته حاج قاسم: **فدای این دست هایی که در راه خدا داده شد.**

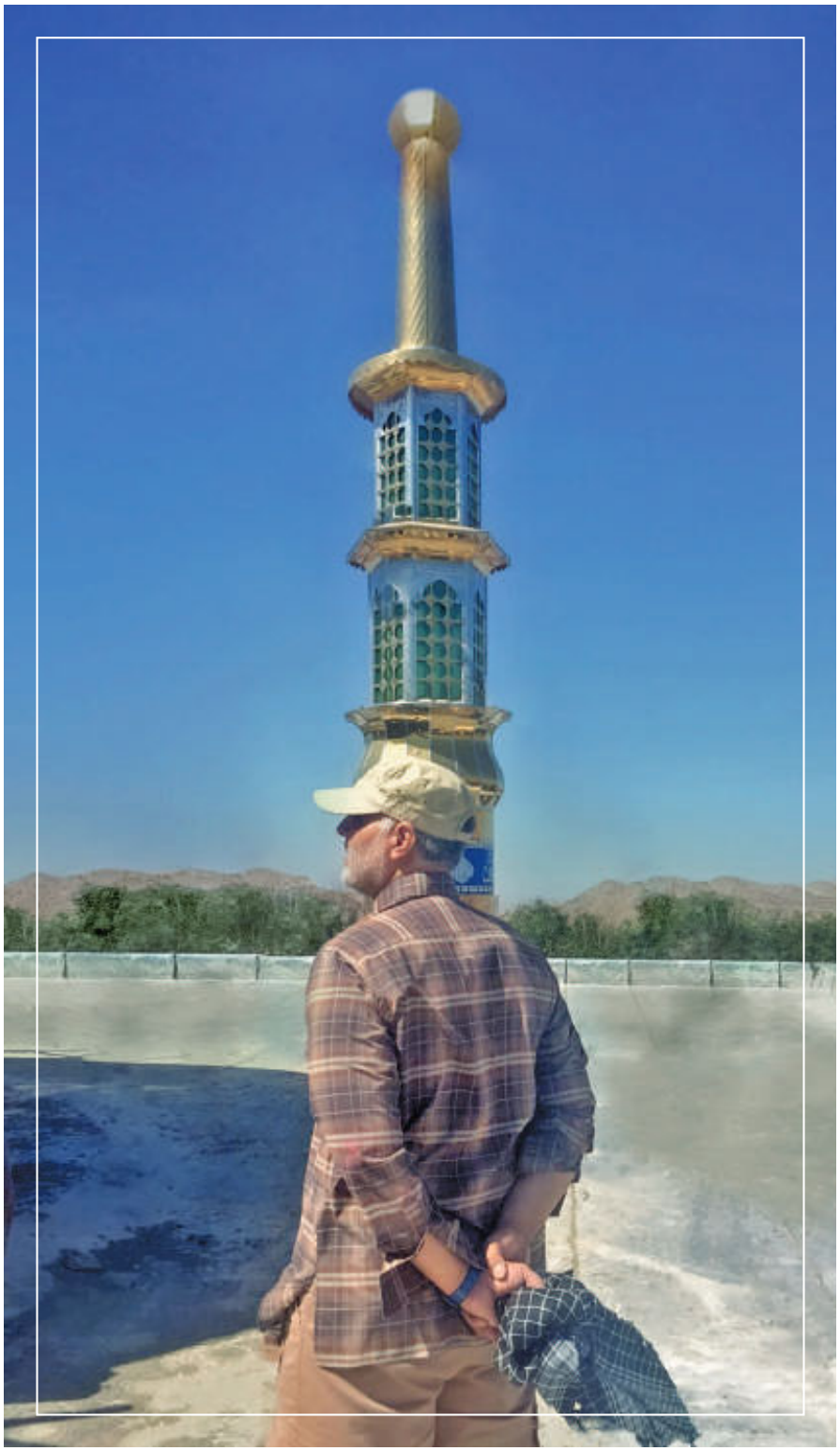

◆ خطاب به مردم عزیز کرمان...

نکته‌ای هم خطاب به مردم عزیز کرمان دارم؛ مردمی که دوست‌داشتنی‌اند و در طول ۸ سال دفاع مقدس بالاترین فداکاری‌ها را انجام دادند و سرداران و مجاهدین بسیار والامقامی را تقدیم اسلام نمودند. من همیشه شرمنده آنها هستم. هشت سال به خاطر اسلام به من اعتماد کردند؛ فرزندان خود را در قتلگاه‌ها و جنگ‌های شدیدی چون کربلای۵، والفجر۸، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... روانه کردند و لشکری بزرگ و ارزشمند را به نام و به عشق امام مظلوم حسین‌بن‌علی به نام ثارالله، بنیان‌گذاری کردند. این لشکر همچون شمشیری برنده، بارها قلب ملتمان و مسلمان‌ها را شاد نمود و غم را از چهره آنها زدود.

عزیزان! من بنا به تقدیر الهی امروز از میان شما رفته‌ام. من شما را از پدر و مادرم و فرزندان و خواهران و برادران خود بیشتر دوست دارم، چون با شما بیشتر از آنها بودم؛ ضمن اینکه من پاره تن آنها بودم و آنها پاره وجود من،

امـا آنهـا هـم قبـول کردنـد مـن وجـودم را نـذر وجـود شـما و ملـت ایـران کنـم.

دوسـت دارم کرمـان همیشـه و تـا آخـر بـا ولایـت بمانـد. ایـن ولایـت، ولایـت علی‌بن‌ابی‌طالـب اسـت و خیمـه او خیمـه حسـین فاطمـه اسـت. دور آن بگردیـد. بـا همـه شـما هسـتم. می‌دانیـد در زندگـی بـه انسـانیت و عاطفه‌هـا و فطرت‌هـا بیشتر از رنگ‌های سیاسی توجه کـردم. خطاب مـن به همه شـما اسـت کـه مـرا از خـود می‌دانیـد، برادر خـود و فرزنـد خـود می‌دانیـد.

وصیـت می‌کنـم اسـلام را در ایـن برهـه کـه تداعی‌یافتـه در انقـلاب اسـلامی و جمهـوری اسـلامی اسـت، تنهـا نگذاریـد. دفـاع از اسـلام نیازمنـد هوشـمندی و توجـه خـاص اسـت. در مسـائل سیاسـی آنجـا کـه بحـث اسـلام، جمهـوری اسـلامی، مقدّسـات و ولایـت فقیـه مطـرح می‌شـود، اینهـا رنـگ خـدا هسـتند؛ رنـگ خـدا را بـر هـر رنگـی ترجیـح دهیـد.

◆ خطاب به خانواده شهدا...

فرزندانم، دختران و پسرانم، فرزندان شهدا، پدران و مادران باقی‌مانده از شهدا، ای چراغ‌های فروزان کشور ما، خواهران و برادران و همسران وفادار و متدینه شهدا ! در این عالم، صوتی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.

عزیزانم! تا پیشکسوتان این ملتید، قدر خودتان را بدانید. شهیدتان را در خودتان جلوه‌گر کنید، به‌طوری که هر کس شما را می‌بیند، پدر شهید یا فرزند شهید را، بعینه خودِ شهید را احساس کند، با همان معنویت، صلابت و خصوصیت.

خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمایید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان اداء کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم.

دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند، شاید به برکت اصابت دستان پاک آنها بر جسدم، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.

◆ خطاب به سیاسیون کشور...

نکته‌ای کوتاه خطاب به سیاسیون کشور دارم: چه آنهایی [که] اصلاح‌طلب خود را می‌نامند و چه آنهایی که اصولگرا. آنچه پیوسته در رنج بودم اینکه عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به‌نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطوّل و مفصّل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است:

۱- اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این که نصیحت او را بشنوید، با جان و دل به توصیه و

تذکرات او به عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاصّ عامه مردم اعم از مسلم و غیرمسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بردوش بگیرند، آن هم کشور اسلامی با این همه شهید.

۲- اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزش‌ها تا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام.

۳- به‌کارگیری افراد پاکدست و معتقد و خدمتگزار به ملّت، نه افرادی که حتی اگر به میزیک دهستان هم برسند خاطره‌ی خان‌های سابق را تداعی می‌کنند.

۴- مقابله با فساد و دوری از فساد و تجمّلات را شیوه خود قرار دهند.

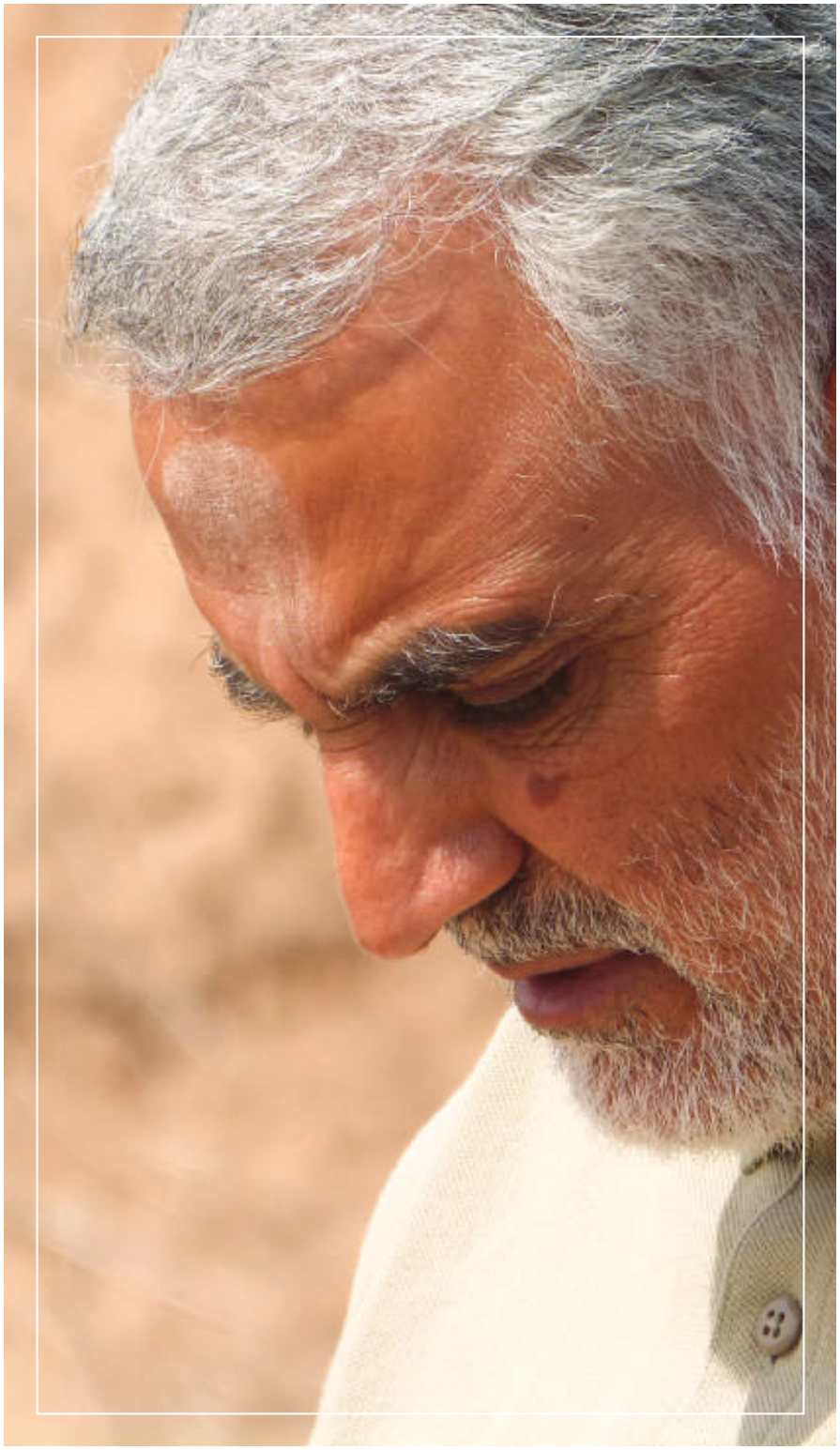

۵- در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بداند و خود خدمتگزار واقعی، توسعه‌گر ارزشها باشد، نه با توجیهات واهی، ارزش‌ها را بایکوت کند.

مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند، نه با بی‌مبالاتی و به خاطر احساسات و جلب برخی از آراء احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.

◆ خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرتِ اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جزء نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است. این شرط خلل‌ناپذیر می‌باشد.

نکته دیگر، شناخت به‌موقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم به‌موقع و عمل به‌موقع؛ هریک از اینها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدّی دارد.

◆ خطاب به علما و مراجع معظم

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ ساله در میدان به علمای عظیم‌الشأن و مراجع گران‌قدر که موجب روشنایی جامعه و سبب زدودن تاریکی‌ها هستند، خصوصاً مراجع عظام تقلید. سربازتان از یک برج دیده‌بانی، دید که اگر این

نظام آسیب ببینند، دین و آنچه از ارزش‌های آن [که] شما در حوزه‌ها استخوان خُرد کرده‌اید و زحمت کشیده‌اید، از بین می‌رود. این دوره‌ها با همه دوره‌ها متفاوت است. این بار اگر مسلّط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولیّ‌فقیه است. نباید در حوادث، بطی بیندازند.

نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات معظّم با بیانتان و دیدارهایتان و حمایت‌هایتان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.

دست مبارکتان را می‌بوسم و عذرخواهی می‌کنم از این بیان، اما دوست داشتم در شرف‌یابی‌های حضوری به محضرتان عرض کنم که توفیق حاصل نشد.

سربازتان و دست بوستان

◆ از همه طلب عفو دارم

از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو دارم. از رزمندگان لشکر ثارالله و نیروی باعظمت قدس که خار چشم دشمن و سدّ راه او است، طلب بخشش و عفو دارم؛ خصوصاً از کسانی که برادرانه به من کمک کردند. نمی‌توانم از حسین پورجعفری نام نبرم که خیرخواهانه

و برادرانـه مـرا مثـل فرزنـدی کمـک می‌کـرد و مثـل برادرانـم دوسـتش داشـتم. از خانـواده ایشـان و همـه بـرادران رزمنـده و مجاهـدم کـه بـه زحمـت انداختمشـان عذرخواهـی می‌کنـم. البتـه همـه بـرادران نیـروی قـدس بـه مـن محبّـت برادرانـه داشـته و کمـک کردنـد و دوسـت عزیـزم سـردار قاآنـی کـه بـا صبـر و متانـت مـرا تحمـل کردنـد.

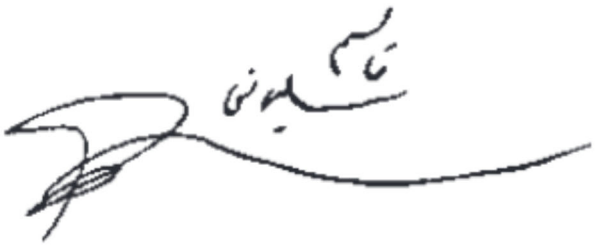

قسمت اول

... به روایت حاج قاسم[1]

من قاسم سلیمانی فرمانده " سپاه هفتم صاحب الزمان (عج)" کرمان هستم. در سال ۱۳۳۷ در روستای "قنات ملک" از توابع کرمان به دنیا آمدم. دیپلم هستم و دارای همسر و دو فرزند، یکی پسر و یکی دختر، می باشم.[2]

قبل از انقلاب در "سازمان آب" کرمان به استخدام درآمدم و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در اول خرداد سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمدم.

-با شروع جنگ و حمله عراق به فرودگاه های کشور، مدتی از هواپیماهای مستقر در فرودگاه کرمان محافظت می کردم. دو یا سه ماه پس از شروع جنگ در قالب اولین نیروهای اعزامی از کرمان که حدود ۳۰۰ نفر بودند عازم جبهه های سوسنگرد شدیم و به عنوان فرمانده دسته مشغول به کار شدم.

در روزهای اول ورود به جبهه، دشمن را قادر به انجام هر کاری می دانستم، اما در اولین حمله ای که انجام دادیم موفق شدیم نیروهای دشمن را از کنار جاده سوسنگرد تا حمیدیه به عقب برانیم و تلفاتی نیز بر آنها وارد کنیم که این امر باعث شد تصور غلطی که از دشمن در ذهن داشتم از بین برود. یادم می آید که پس از این حمله، شب ها وارد مواضع عراقی ها می شدیم. دوستی داشتم به نام «حمید یک

-بهترین عملیاتی که در آن شرکت کردم فتح المبین بود که آن زمان برای اولین بار به ما ماموریت داده شد که تیپ تشکیل بدهیم و من که مجروح هم بودم معاونت فرماندهی محور در جبهه شوش و دشت عباس را به عهده گرفتم. این عملیات از نظر بازدهی برای من بسیار شیرین و خاطره انگیز است، زیرا با اینکه از نظر سلاح بسیار در مضیقه بودیم اما به همت رزمندگان اسلام توانستیم حدود ۳۰۰۰ عراقی را به اسارت درآوریم.

عملیات والفجر هشت نیز گذشته از پیروزی که به دنبال داشت، از لحاظ آماده سازی و سختی هایی که بچه ها متحمل شدند بسیار لذت بخش بود. در این عملیات نقش اساسی به لشگر ثارالله کرمان داده شده بود.

-سخت ترین لحظه ها برای کسانی که مسئولیتی در جنگ داشتند، لحظه ای بود که همرزمان یا دوستان آنان به شهادت می رسیدند و این امر وقتی شدت بیشتری می یافت که آن شهید سعید به عنوان پایه و ستونی برای جنگ مطرح بود. هنگامی که "{حسن}باقری" و "{مجید}بقایی" به شهادت رسیدند۱ احساس کردیم که نقصی در جنگ به وجود آمده است. شهید باقری، "بهشتی" جبهه بود و کسانی امثال او، اهرم هایی در دست فرماندهان جنگ برای حل مشکلات و رفع فشارهای دشمن بودند.

بعضی مواقع شهادت یکی از فرماندهان به اندازه شهادت یک گردان در من اثر می گذاشت. "شهید حاج یونس زنگی آبادی۲" از این گونه افراد بود که امید لشگر ثارالله محسوب می شد. او همیشه مشتاق سخت ترین کارها در جبهه بود.

-{یکی از خاطره هایی که از} در عملیات "والفجر هشت" {دارم این که} وقتی که هنوز انتهای "راس البیشه" سقوط نکرده بود، مطلع شدیم که نیروهای عراقی از عقب، کنار اسکله "قشله" پاتک کرده اند. بعد ما متوجه شدیم که یک تیپ عراقی در آنجا در محاصره قرار دارد که توانستیم همه آنها را به اسارت درآوریم.

در روز دوم عملیات "کربلای یک" در منطقه "مهران"، قرار بود از "امام زاده حسن" به طرف قلاویزان حرکت کرده و مهران را آزاد کنیم. لشگر ثارالله و حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) در کنار یکدیگر با نیروهای عراقی می جنگیدند. به اتفاق معاون لشگر حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) برای الحاق نیروها، به طرف خط مقدم حرکت کردیم. تقریباً هوا روشن شده بود و گرد و خاک، منطقه عملیات را پوشانده بود. همان طور که با موتور به جلو می رفتیم جمعیت زیادی را دیدیم که از مقابل به طرف ما می آمدند، ابتدا تصور کردیم نیروهای خودمان هستند اما مقداری که جلو رفتیم فهمیدیم عراقی هستند. دیگر به فاصله چند متری آنها رسیده بودیم به طوری که نمی توانستیم با موتور دور بزنیم، لذا بلافاصله موتور را رها کردیم و به طرف خاکریزهای خودی شروع به دویدن کردیم و خود را به مواضع نیروهایمان رساندیم. البته بعداً همه آنها را به اسارت درآوردیم.

۱- نهم بهمن ۱۳۶۱ ، فکه

۲- فرمانده تیپ امام

۳- حسین (علیه السلام) اشکر ۴۱ ثارالله که در جریان عملیات "کربلای ۵" (دی ۱۳۶۵) به شهادت رسید.

زندگینامه شهید حاج قاسم سلیمانی از روزهای نخست زندگی تا دیدار معبود

تولد

شهید حاج قاسم سلیمانی در روستای قنات ملک از توابع رابر کرمان در یک خانواده کارگری چشم به جهان گشود. ۱۱ سال بیشتر نداشت که پس از پایان تحصیلات ابتدایی به کرمان رفت. پس از اخذ دیپلم به شغل بنایی مشغول شد و بعدها فعالیت خود را به عنوان پیمانکار در اداره آب کرمان آغاز کرد.

دوران جوانی و پیروزی انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ همزمان با پیمانکاری در اداره آب کرمان به صورت افتخاری به عضویت سپاه کرمان درآمد. پیش از آغاز دفاع مقدس و با شورش کردها به مناطق غرب کشور رفت. در حوادث انقلاب اسلامی ایران با روحانی مشهدی به نام رضا کامیاب آشنا شد که او را وارد جریانات انقلاب کرد. سهراب سلیمانی برادر شهید می‌گوید که او یکی از گردانندگان اصلی راهپیمایی‌های کرمان در زمان انقلاب بود.

آغاز دفاع مقدس

هنگامی که عراق در سال ۱۳۵۹ به ایران حمله کرد، حاج قاسم سلیمانی چندین گردان از کرمان را آموزش داد و به همراه آن‌ها راهی مناطق عملیاتی جنوب کشور شد.

تاسیس لشکر ثارالله و نخستین فرمانده این لشکر

اواخر سال ۱۳۶۰ سردار سرلشکر پاسدار محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران طی حکمی سردار سلیمانی را به فرماندهی تیپ ثارالله منصوب کرد. او بسیار زیرک بود و با استفاده از همین ویژگی در عملیات‌های مختلفی همچون والفجر ۸، کربلای ۱، کربلای ۵، تک شلمچه و چندین عملیات دیگر بسیار موفق عمل کرد که حاصل آن کارنامه‌ای درخشان در این دوران بود .

مبارزه با اشرار و قاچاقچیان

سردار حاج قاسم سلیمانی پس از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ به کرمان بازگشت و درگیر جنگ با اشراری شد که از مرزهای شرقی ایران هدایت می‌شدند. او تا قبل از انتصاب به فرماندهی سپاه قدس، با باندهای قاچاق مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان می‌جنگید.

قسمت دوم